

در روزگاران قدیم در کشور اسرائیل مرد
خداپرستی زندگی می‌کرد که اسمش یونس بود.



روزی خدا به یونس گفت: "یونس،
می‌خواهم مأموریتی به تو بدهم."



"به شهر نینوا برو و به اهالی آنجا بگو که
کارهای بدشون از چشم من دور نمانده و به
همین خاطر بزودی تنبیهشون خواهم کرد."



مردم نینوا، یعنی آشوریها، دشمن اسرائیلیها بودند. به همین خاطر یونس که خودش اسرائیلی بود، برای تنبیه شدن آنها لحظه شماری می کرد! پس برخلاف خواست و فرمان خدا تصمیم گرفت به جای اینکه به نینوا برود به شهر ترشیش فرار کند.



بنابراین، به شهر یافا رفت و در آنجا سوار
کشتی‌ای شد که به ترشیش می‌رفت. سپس با خیال
راحت به انبار کشتی رفت تا کمی استراحت کند.